

طریقت دانایان

www.ketab.ir

مؤلف:
طالب طالبی

سرشناسه	: طالبی، طالب، ۱۳۴۲-
عنوان و نام پدیدآور	: طریقت دانایان / مؤلف طالب طالبی.
مشخصات نشر	: رشت: سپیدرود، ۱۴۰۲.
مشخصات ظاهری	: ۱۰۰ ص.
شابک	: 978-622-5854-96-3
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: Aphorisms and apothegms تکته گویی ها و گزیده گویی ها کلمات قصار Quotations راه و رسم زندگی -- کلمات قصار Conduct of life -- Quotations, maxims, etc
رده بندی کده	: PNI۲۷۷
رده بندی یون	: ۸۰۸/۸۸۲
شماره کتابخانه ملی	: ۹۴۵۶۱۸۳
اطلاعات رکورد کتابخانه	: فیبا



رشت: خ بحر العلوم، پاسا رضیقا اول، شماره ۷۶- کد پستی ۴۱۳۶۶-۱۵۱۸۶۴
تلفن: ۳۲۶۸۷۵۹ همراه: ۰۹۱۱۳۴۸۲۹۰۹

طریقت دانایان

مؤلف: طالب علی بی

ناشر: سپیدرود

طرح روی جلد: فرهاد وارسته

حروف چینی و صفحه آرایی: هنر و آفرینش

چاپ اول: ۱۴۰۲

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

قیمت: ۱۵۰ هزار تومان

چاپخانه: توکل

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۵۸۵۴-۹۶-۳

کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر متعلق به مؤلف می باشد.

فهرست

عنوان	صفحه
مقدمه.....	۵
مژدگانی بدسید، با خبرهای خوش آمده‌ام.....	۷
طریقت دانائیان.....	۱۹
فصل اول:.....	۲۱
انسان.....	۲۱
فصل دوم:.....	۴۳
کتاب.....	۴۳
فصل سوم:.....	۵۱
هنر.....	۵۱
فصل چهارم:.....	۶۹
عشق.....	۶۹
فصل پنجم:.....	۷۳
زندگی.....	۷۳

فصل ششم: ۸۳

نادانی ۸۳

فصل هفتم: ۹۳

دانایی ۹۳

مقدمه

معمولاً مقدمه کتاب، اهداف و چکیده و سرفصل شناسه و متون داخل کتاب است. در مقدمه کتاب، مولف سعی دارد، نقاط قوت و ضعف عنوان‌های آن را مطرح کند. البته بیشتر به نقاط ضعف آن توجه دارد. نقطه قوت و مثبت آن برعهده خواننده محترم است. در ادامه باید بگویم ادبیات احیاگر ارتباطات قوی جوامع بشری می‌باشد. هرچند در میزان مفاهیم آن افزوده گردد، اعتبار اجتماعی آن در مناطق مختلف جوامع بیشتر و قوی‌تر خودنمایی می‌کند. هدف نگارنده کتاب طریقت دانایان این نیست که خود را میرا از وجه نادانی قلمداد کند، بلکه می‌نهد آن از نادانی پلّی به سوی دانش، دانایی و معرفت زد. لایزال با خودشناسی و انسان‌شناسی گام‌های تمدن را قوی‌تر و محکم‌تر بباشد. مولف گمان ندارد این نگارش‌ها میرا از تکرار سخن دیگر بزرگان علم و ادب و فرهنگ جامعه بشری می‌باشد چون تشابهات فکری در فلسفه هستی‌شناسی، بین نگارنده و دیگر بزرگان علم و ادب، مشترکات بسیاری خودنمایی می‌کند. اما آنچه نگارنده مدعی آنست ثمره این کتاب، طریقت دانایان، سعی و تلاش سال‌های متمادی مولف می‌باشد، که آن را با پیشنهاد دیگر نویسندگان به زیور طبع

آراست.

آنچه مرا وا داشت که به نقطه ضعف آن دست گذارم، این است که در تقسیم‌بندی فهرست هفت‌گانه عبارت است از: ۱- انسان ۲- کتاب ۳- هنر ۴- عشق ۵- زندگی ۶- نادانی ۷- دانایی می‌باشد. که فهرست این عناوین از نظر خواننده محترم ممکن است غیرقابل قبول باشد. که ممیزی خواننده محترم یقیناً درست است. اما بران کوچک نمودن ابعاد آن، مولف در حد بضاعت خود به این تقسیم‌بندی هفت‌گانه راضی شده است و هر یک از این جملات می‌توانند در شاخه‌های مختلف عموم انسانی جا خوش کنند.

همچنین بیان می‌دارد، به دایم موضوعات متفاوت در بعضی جاها مجبور شدم تسامح کنم و از این بابت همیشه خود را سرزنش می‌کنم که در حد لیاقت فرزندان ایران ردین قلم‌فرسایی نکردم و پیوسته به تذکر و ادب بزرگان نیازمندم و این اثر جستاری، بر شهامت و شجاعت ناتوانی هنری نویسنده کتاب طریقت دانایان می‌باشد.

مژدگانی بدهید، با خبرهای خوش آمده‌ام

دوست جوان و شاعر نوپرداز آقای طالب طالبی، نویسنده کتاب «طریقت دانایان» که حاوی نکته‌های زیبا و گویای زندگی است موجب سادی و زمزمه محبت دوستان به ویژه شاعران نوپرداز شده است.

محققاً صاحب‌نظران گزیده‌گو، پس از مطالعه‌ی کتاب، نظرات، روشنگرانه خود را جهت ارشاد جوانان اعلام خواهند فرمود، ولی نگارنده با توجه به محتویات کتاب، سمن تقدیم بهترین درودها که سرود زندگی است، آرزومندم که هر دم از این باغ بری تازه‌تر به جامعه فرهنگی، برای تحقق رسالت فرهنگی به جامعه‌ی شعر و ادب عرضه گردد تا بهتر و بیش‌تر به شناخت هنر زندگی توفیق یافت.

باری، آئین واقعیت‌نگری به ما می‌آموزد که کتاب چکیده اندیشه نویسنده است و در عین حال اندیشه‌زاست و اندیشه ملاک زندگی است زیرا آنچه انسان در کره زمین به دست آورد از طریق اندیشه بوده است.

«ایسوکراتی» یونانی می‌گوید نه خون نه نژاد، بلکه اندیشه

است که در پرورش، انسان را یونانی می‌کند. به استناد یک ضرب‌المثل فرانسوی، سخن‌ها پرواز می‌کنند ولی نوشته‌ها می‌مانند. در حالیکه انسان از سه میلیون سال پیش که در کره خاک دیده شد نه چیزی می‌دانست و نه صاحب اندیشه بود، به همین جهت از همه چیز می‌ترسید، از زوزه گفتار تا غرش رعد و برق تنها یک چیز او را به حرکت می‌آورد و آن هم گرسنگی بود، زیرا می‌بایست زنده می‌ماند.

همین ولین کام برای رفع گرسنگی، او را با خیلی چیزها آشنا کرد. به همین دلیل دانشور سترگ آلمان «گوته» تجربه را اساس زندگی و هستی می‌دانست. اگرچه این نیاز جسمانی در آن شرایط زندگی حرف اول را می‌زد. این رفته رفته پس از کسب تجربه، به نیازهای روانی پی برد، به گونه‌ای که برای ارضا آن نیاها، داوطلبانه از نیازهای جسمانی چشم‌پوشی می‌کرد.

این روند در شرایط امروزی، آنقدر شدت کرد و به کمال رسید که بخش وسیعی از دانشوران زبده و نخبه، در انایشه هم احساس کردن مردم در سطح جهانی شده‌اند. زیرا برای آنان قابل تحلیل و تحمل نیست که گروهی از انسان‌ها، از شادی و مزایای زندگی محروم می‌باشند، به این جهت آنها در اندیشه شرایطی هستند که همه انسان‌ها اعم از آفریقایی و آسیایی مانند مردم پیشرفته اروپایی از مزایای زندگی در همه زوایا برخوردار باشند.

این انگیزه‌ایست که به قول «ماکلوهان» ژنرال کانادایی با

صراحت اعلام کرد که جهان بصورت یک دهکده در آمده است، به ویژه اینکه وسایل ارتباطی در سطح جهان به جهاتی رسیده که انسان‌ها می‌توانند از دفتر و اطاق خواب خویش، آنچه می‌خواهند در لحظه به گفتگو و محاوره به پردازند به گونه‌ای که هیچ نیازی به برگزاری گردهمایی و کنفرانس و سمینار نیست.

خاصه برای گروه شاعران که به قول دانشوران گزیده‌گو:

شاعران وارث آب و خرد و روشنی‌اند

باید در پی آواز حقیقت باشند

زیرا شاعر به ساء، انوی ارکان زندگی را آنگونه می‌سازد که هیچ باد و طوفانی قادر به تخریب آن نیست و به معنی هنری آنچنان آن را می‌آراید که هر بیننده را شیفته و فریفته خود می‌کند. از سوی دیگر به استناد نظریه زیست‌شناسان، حیات از آب نشئت یافت، خرد نیز به گفته فردوسی نخست آفرینش است و روشنی هم از نظر کمی و کیفی معلوم کردن هر نوع موجودات است.

حال دیگر لزومی ندارد که بگوئیم شاعر باید بلندنظر و گزیده‌گو و آفریننده واژه‌های ناب در بستر زندگی باشد تا خواننده و شنونده را از درون تکان دهد و محرک او از حالت بودن به شدن باشد زیرا به قول اقبال لاهوری «فطرت شاعر سرا پا جستجو است».

می‌دانیم اگر حرکتی و جستجو نبود، نه زندگی ارزش زیستن داشت نه انسان به چیزهایی می‌رسید که به قول مولانا بلخی در

و هم نمی‌گنجید، نمونه و نمود برجسته آن تمدنی است که از بشریت آگاه بجا مانده است و انسان با افتخار از آن یاد می‌کند و عملاً اثبات می‌شود که انسان اشرف مخلوقات است.

بیهود نیست که مولوی بلخی اندیشمند فرزانه پس از آن همه تجربه با هوشیاری، دلیرانه، هشدار می‌دهد که:

درب به در می‌گردد و می‌رو کوبه کو

جستجو کن، جستجو کن، جستجو کن

یکی از مایج این جستجو این است که برای پرورش انسان نمونه نمی‌توان نسخه نوشت زیرا به تجربه اثبات شد که هنرمندان بی‌بدیل آنطور که از سنگ و آهن و چوب موفق به الگوسازی می‌شوند به گونه‌ای که جای‌آینه می‌گردد، هرگز از انسان نمی‌توانند در این زمینه موفق باشند زیرا انسان و فضای زندگی او دائم در حال حرکت است در این حرکت، ضرورت‌های نوینی مطرح می‌گردد که باید به آنها پاسخ داد در -مالیکه- الگوهای اعلام شده متعلق به شرایط و مقتضیات گذشته است.

اگر می‌بینیم هیچ یک از اتوپیا سازان اعم از افلاتون و توماس مور و موریر و مارکس حتی پیامبران الهی نتوانستند مطابق ضوابط اعتقادی خود موفق باشند یک نمود ممتاز در این زمینه است در حالیکه همه این ادیان الهی و آسمانی دارای یک خدا، یک پیغمبر، یک کتاب هستند. بر این اساس مهم آن نیست که انسان در کجا و در چه طبقه زاده شده، ولی مهم آنست که چگونه در بستر و فضای

حیاتی آن زندگی خود را ساخته است. زیرا آمدن و رفتن ما اجباریست ولی چگونه زیستن امری اختیاریست.

بنابراین ارزش انسان فقط در هنر زیستن متبلور می‌شود که گاه می‌تواند جاودانه باشد به قول شاعر اندیشمند فریدون مشیری:

«گر خسته‌ای بمان، و اگر خواستی بدان، ما را تمام، لذت هستی به جستجوست، پویندگی تمامی معنای زندگی است»

بزرگان خرد و اندیشه، هنر را خلاق نامیده‌اند و آن را صدای روح انسان پر-غدغه جهت شکستن هنجارها برای نوآوری‌ها می‌دانند.

اگرچه مفهوم نو، ترکیبی از گذشته با آینده است ولی زندگی همواره رو بسوی آینده دارد به تعبیر نظامی گنجوی:

زندگی پیوسته با آینده است هر که را آینده باشد زنده است
کریشنای هندی می‌گوید «... برخیز، عزمی راسخ نبرد کن،
بی‌اعتنا به خوشی»، «و درد، بی‌اعتناء به برد و باخت، به پیروزی و شکست...»

مولانا مولوی بلخی در گنجینه‌ای که به یادگار گذاشت به

مناسبتی سرود:

کرد مردی از سخنرانی سئوال
حق و باطل چیست ای نیکو خصال
گوش را بگرفت و گفت این باطل است
چشم حق است و یقینش حاصل است

هسته و پوسته این کلام، آئین واقعیت نگریت نه آویختن به اشباح، یعنی همان نتایجی که بعد از رنسانس در اروپا به بشریت آگاه ابلاغ شد و رسالت او را در کره زمین معلوم و روشن نمود، در یک کلام درک ارزش حیات با تکیه به خود و تجربه یعنی همان چیزی که فردوسی هزار سال پیش به ایرانیان فرمود.

«نخست آفرینش خود را شناس» و سپس با ایمان هشدار داد که «خرد را همیشه تو دستور دار». زیرا «تن مرده و جان نادان یکی است» و این یک واقعی است عینی و ملموس. بر این اساس، دانشوران نخبه و ربّ با صراحت و شجاعت گفتند: اعتبار و شکوه عزت و عصمت هر ملک و کشور، نه در ذخایر زیرزمینی و نه در امکانات روی آن و نه هم در قدرت نظامی آن‌هاست بلکه در وجود انسان‌هایی است که بر روی آن خاک می‌زیند و با ارزش آفرینی‌ها موجب حشمت آن خاک شده‌اند یا در زیر آن خفته‌اند. اینکه دانشورانی از دیدگاه، انبیا را هویت زمین و آوای او را شورانگیزترین موسیقی زندگی دانسته‌اند، بر این اصل و استوار ارکان است.

بطور مثال، سوفوکل یونانی در پانصد سال قبل از میلاد در کتاب تراژدی «آنتی گون» گفته است «... در جهان نیروهای حیرت‌انگیز بسیاریند، اما نیرومندتر از انسان نیرویی نیست...». «فوبر باخ» آلمانی می‌گوید «... انسان عالی‌ترین و یگانه‌ترین و جامع‌ترین موضوع فلسفه است». «پی‌یر تاگوردس» نامی‌ترین سخنگوی

سوفسطائی می گوید «... میزان همه چیز انسان است...». این عبارات ستایش آمیز، بعنوان مشتم نمونه خروار، بیانگر ارزش کیفی انسان در کره زمین است و اگر می بینیم در جهان امروز هر ملت آگاه به میهن خود می نازد و آن را در هاله ای تقدس و شعر و ادب می ستاید، تنها ستایش عرفانی از یک مشتم خاک نیست بلکه ستایش و نازش از حریم حرمت انسان هایی است که به آن خاک ارزش بخشیده اند.

باری روند زندگی به مرور زمان آنقدر رشد کرد که انسان به نیازهای روانی را سنگی بیشتری یافت به گونه ای که برای تحقق آن ها گذشت بیشتری نشان می داد، زیرا انسان در ارضاء آن نیازها خود را می یافت و می ساخت : نامور می شد.

اهم این نیازها را می توان از کیش شهرت طلبی تا وارستگی مورد مطالعه قرار داد که برای اجتناب از اطاله کلام از بحث خودداری می شود.

در چهارچوب چنین شرایطی است که انسان باید هنر خود را نشان دهد زیرا هنر زندگی کردن از همه هنرها حساس تر و ظریف تر است که نمونه کوچک آن در این ابیات متبلور می شود،
عروج بر فلک سروری به دشواریست

بسا نام نیکوی پنجاه سال
که یک کار زستش کند پایمال

پای دانش به مه و زهره و مریخ رسید
دل ز آلائش اغراض نیالوده چرا

✽

مرا سر نهان گر شود زیر سنگ
از آن به که نامم برآید به ننگ

✽

به توال دکتر الکسیس کارل انسان موجودی ناشناخته و هزار
توست و در عین حال به رغم اشتراک ژنتیکی مستقل است ولی
اینکه دوقلوهای همزاد باشند.

بر این اساس به قرن دشران روشن بین انسان دارای دو
شناسنامه است. اولی اجباریست، زیرا هیچ کس پدر و مادر و
زادگاه خود را انتخاب نکرده است و دومی اختیاریست که نماد
بارز هنر زیستن در آن جلوه گر است اگر می بینیم سومی سخن دان
و سخن آموز به نیکی و زیرکی می گوید فرزندان من باش نه فرزند
پدر بیانگر این واقعیت عینی است.

این یک واقعیت و حقیقت است و باید همیشه حقیقت را
دوست داشت زیرا جایی که حقیقت نیست نه زندگی است و نه
شرافت و افتخار.

آئین واقعیت نگری به ما می آموزد که انسان ها مطابق دانش و
فرهنگ و ملاک های ناشی از آن به ساخت و پرداخت چهره زندگی

خود می‌پردازند. اهم این ملاک‌ها عبارت‌اند از «جسم، عاطفه، خرد».

آن گروه از انسان‌ها که ملاک زندگی آنها، جسم‌شغان است، هرگز در هیچ بعدی از زندگی نقشی ندارند. زیرا شعارشان «حلق و دلق و جلق است و دیگر هیچ، به همین دلیل میلیون‌ها از این گروه آمدند و رفته‌اند که هرگز کسی نامی و اثری از آنان ندیده و نشنیده. به قول حافظ ابن‌فلسفه یک لا قبا «بر آن پا نموده به فتوای من نماز کنید».

گروه دوم که ملاک زندگی آنان عاطفه است، اگرچه هسته و پوسته عاطفه در همه سال جذاب و شیرین و مقدس است و هیچ انسانی نیست که در همه حال، بر تقابل عاطفه به تعظیم بایستد. زیرا زندگی بدون عاطفه نه شیرین است و نه دوست داشتنی ولی واقعیت آنست که تنها با عاطفه نمی‌توان به کمال رسید.

اما گروه سوم که ملاک آنان اهرم خرد است زیرا زندگی در هاله خرد هم کامل است و هم تعیین‌کننده را، کمال‌جویی و معرفت در همه شئون، به همین جهت مورد ستایش و احترام جامعه و تاریخ است و در عین حال الهام‌بخش یک زندگی اصولی و عاطفی و دوست داشتنی و شاد و جوهر تمدن انسانی.

اگرچه تمدن ثمره رنج‌های هزاران ساله این گروه است ولی خطر کردن کار شجاعان خردمند است.

باری واقعیت آنست که انسان فقط یکبار در کره زمین می‌زید

نه دیگر بار، ولی می‌تواند در پرتو خرد و هوشیاری با هنر زندگی کردن جاودانه شود زیرا:

غیر از هنر که تاج سر آفرینش است
دوران هیچ منزلتی جاودانه نیست

در فراسوی این تکاپوئی‌ها و این واقعیت‌نگری‌ها، هیچ خردمندی مطلق‌اندیشی را نمی‌پذیرد و آن را با فلسفه کمال مغایر و متضاد می‌داند، زیرا به رغم تأثیر محیط هر انسان یک واحد مستقل است، چینی که به تجربه به اثبات رسیده است.

افزون بر آن، آنچه به روند جامعه و حرکت دائمی آن نمی‌شود یک چیز برای همیشه خوب یا بد مطلق باشد، همانگونه که جسم انسان تغییر می‌کند روح او نیز در حال تغییر و دگرگونی است. «بومارشه» در یک قرن پیش گفته بود، تا آزادی انتقاد نباشد، ستایش ارزنده نمی‌تواند به وجود آید، زیرا یکی از برجسته‌ترین مظاهر دموکراسی، برخورد آزادانه اندیشه‌ها و عقاید و آراء است. و تا زمانی انتقاد در متن زندگی و در ژرفای روان آدمی نهادینه نشود نمی‌توان به حقیقت مطلق دست یافت.

زیرا انتقاد یکی از ستون‌های استوار زندگی اجتماعی برای حاکمیت خود جمعی است. اگر بگوییم تنها راه تکامل و تنظیم و تنزیه است، حرف نسنجیده‌ای نیست. به همین دلیل پژوهشگران می‌گویند در انتقاد نباید خط قرمزی وجود داشته باشد زیرا انتقاد و انتقادانه از خود آوردن خورشید در درون انسان و بطن جامعه

است و در پرتو خرد جمعی انسان مشتاق تر و سریع تر به عدالت اجتماعی می‌رسد.

اگرچه، انتقاد فقط جدا کردن سره از ناسره نیست بلکه نقاد باید مانند باغبان عاشق گل و گیاه و با حس مسئولیت یعنی توجه به خاک و آب و پیراغیش برای رشد و زایش زیبایی برای لذت بردن از زیبایی باشد، نه اینکه همچون شمشیرکشان به جان گل و گیاه بفتد و آن را قطعه قطعه کند زیرا رسالت نقاد درمان بیمار است نه زهر در کام بیمار.

اگر بتوانیم این توانایی را در خود ایجاد کنیم که با مخالفان عقیده خود گفت و شنودی سرشار از احترام ایجاد کنیم، می‌توان ادعا کرد که به راه حل متفقه رسیده‌ایم زیرا دو هزار و پانصد سال پیش سقراط گفت: «... ممکن است انسان از حرارت آفتاب بی‌نیاز باشد ولی ممکن نیست جماعتی بدون آزادی و بیان و اندیشه چهره واقعی زندگی را بشناسد...».

در این مورد بد نیست بدانیم که در سطور واضح علم منطق، آزادی را حق هم کس می‌داند.

پل والری فرانسوی به نیکی می‌سراید:

«با توانایی یک لغت زندگی‌یم را آغاز می‌کنم

من به جهان آمده‌ام که ترا بشناسم و ترا بنامم

آزادی»

در فراسوی این واقعیت‌ها، گاهی انسان با نوشته‌هایی برخورد

می‌کند که نویسنده به علت گزینش واژه‌های زیبا و خوش‌آوا و بکارگیری هنرمندانه آنها در نوشته‌های خویش خواننده احساس می‌کند که با سبکی نو خلاق مواجه است که نمی‌تواند عنوانی برایش انتخاب کند، به همین دلیل ناخودآگاه در ضمیر خویش آن را «رقص در مهتاب» می‌نامد درست چیزی که نگارنده در بعضی از کتاب آن عزیز احساس کرده‌ام.

حسن ختام را با کلامی از جاودانه یاد سهراب سپهری به پایان می‌بریم که سرود.

«زندگی فهم نفهمیدن‌هاست

زندگی پستی‌ری باز به دنیای وجود

تا که این پنجره باز است جهان با ماست

آسمان، نور، خدا، شش، عادت با ماست

فرصت بازی این پنجره را دریابیم

از اینکه آن عزیز از این فرصت به نیکی استفاده کرده‌اید به آن

نویسنده خوش قلم تبریکی در هاله تکریم تقدیم می‌دارم:

با احترام

سیدنوری کیافر

اول اسفند ۱۳۹۸

طریقت دانائیان

به نیش تند و طعنه تو عادت کردم ای دوست
آنچه گفתי بخود نگرفتم خنده کردم ای دوست
تیز زهر آگین بسری قلب دیگران رها مکن
خود را دست بلا دیگران را زیر پا نگیریم ای دوست.

با تدبیر و توفیق ادب و احترام
طالب طالبی